

این است و در این وقت که تو ایمان نمی آری میگفت من از دست تمام و عاری
می ترسم و از آن جمله است که عبدالمطلب به همین رفته بود یکی از کلمات
یهود و بر او میگفت از کلام تو می گفت از تشریح گفت از کلام قبیلت گفت
از منی باشم گفت مراد ستوری میدی که در دو عضو از اعضای تو بندگم گفت
آری اگر عورت بنا شد یهودی گفت بنی دو دست ترا میخواهم عبدالمطلب
در بدست ستوری داد و در بنی دو دست وی نظر کرد پس گفت در یک دست
تو ملک پادشاهی می بینم و در بنی تو بنود و پیغمبری و سرانجام نیکی و آنچه
گفتم که به بنی زهره ای عبدالمطلب زن کرده که گفت فی کفایت روز آری
زهره زن خواهر عبدالمطلب از زمین نازگشت و باله بنت الهنیب را از آنجا
زهره نکاح کرد و از آنجمله است که خارج بن عبدالمطلب مالک زهره
روایت کرده است که جمعی از پسران قوم گفتند که بقصد یمنه بکلمه پیغمبر
یهودی با هم تجارت همراه ما شدند چون بکلمه رسیدیم آن یهودی عبدالمطلب
دید گفت که ما در کتب خود دیدیم که تغییر و تبدیل را بان راه نیست یا فیمیم که
که از اسل این او پیغمبری بیرون آید که وی و قوم وی مالک است از آنچه چون
گشتن قوم عاد و از آنجمله است که چون آدم علیه السلام که اول فرزند
انسانی بود و سایر افراد که اولاد وی اند و در صلاب وی بصورت
فرزات اندراج داشتند بواسطه شمال صلابی بر آن جزو ذی
که ماده بدن جسمانی عنصری محمد بود و علی الله علیه سلم نوری عظیمی است
مبارک می می یافت و آن جزو ذی از صلاب قوم علیه السلام بر جمیع حوا
از

ابن الصلب

از آنجا بصلب شدت علیه سلام و همچنین از اصحاب طاهرین
بر حام طاهرات و از احاط طاهرات با صلاب طاهرین می آید
و آن نیز تبعیت از جهت بجهت انتقال می یافت تا نوبت بر عبدالمطلب
بن عبدالمطلب بن هاشم رسید چون آن جزو ذی در صلاب و
و ولایت نهاده شد و آن نور از جهت وی یافتن گرفت و بر اصحابی طاهر
شد که همه زمان قریش شفیقت و خفیفه وی گشتند و کسند های آن جزو
وی کردند اما آن دولت نصیب آئینه نبت هب بن عبدمناف شد
چنانکه بسیار یادانش الله تعالی رکن ثانی در بیان آنچه از مولد
مبعث ظاهر است و است و از آنجمله است که